



### A Critique of the Theory of Disinheritance of a Muslim Heir from Inheriting a non-Muslim Heir

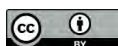
**Dr. Ghodratullah Niazi** , Assistant Professor, Theology Department, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran

**Email:** gh.niazi@basu.ac.ir

#### Abstract

One of the most important financial rules is the inheritance of people from one another if the condition exists, which has always been prevalent across the nations and followers of holy religions. In this regard, Islamic *Shari'a* has provided precise legislations that determine the ranks and levels of heirs and their shares. According to most inheritance *ayahs*, all eligible individuals, regardless of their religious relations will inherit from one another. These general rules, supported unanimously by *Fariqayn* juriconsults are established with conclusive evidence; including reports indicating that non-believers will not inherit from Muslims. However, Islamic sects disagree whether Muslims inherit from non-believers or not. The majority of common juriconsults (*Fuqahā-yi 'Ammih*) believe that Muslims don't inherit from non-believers. On the other hand, *Imāmiya* juriconsults and a few of the common juriconsults assert that Muslims do inherit from non-believers. The key point is that *Imāmiya* juriconsults unanimously believe that in case of the existences of a Muslim heir, the non-believing heir will be deprived of inheriting from a non-believer, even if the Muslim belongs to a more distant rank and the non-believer is closer in rank. The present research investigates the issue of the Muslim's disinheritance from a non-believing heir, using the descriptive-analytical method and document analysis. Contrary to popular belief, the study concludes that arguments in favor of disinheritance are incomplete and the non-believing heir will inherit from the non-believer according to the general rules of inheritance.

**Keywords:** inheritance, disinheritance, *harbī* non-believer, *dhimmi* non-believer





HomePage: <a href="https://jfiqh.um.ac.ir/">https://jfiqh.um.ac.ir/</a>	سال ۵۵ - شماره ۴ - شماره پیاپی ۱۳۵ - زمستان ۱۴۰۲، ص ۲۳۵ - ۲۱۵
شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۳۸۹۲	شاپا چاپی ۲۰۰۸-۹۱۳۹
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۹/۰۵	تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۰۹/۰۵
DOI: <a href="https://doi.org/10.22067/jfiqh.2022.78065.1419">https://doi.org/10.22067/jfiqh.2022.78065.1419</a>	نوع مقاله: پژوهشی

## نقد نظریه حجب وارث مسلمان از ارث بردن وارث کافر

دکتر قدرت‌الله نیازی <sup>ORCID</sup>

استادیار گروه الهیات دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران

Email: gh.niazi@basu.ac.ir

### چکیده

از جمله مقررات مهم مالی، ارث بردن انسان‌ها از یکدیگر در صورت وجود شرایط است که همواره در بین ملل و پیروان ادیان آسمانی رایج بوده است. در شریعت اسلامی با تشریح احکام دقیق، مراتب و طبقات ارث بران و سهم هر کدام تبیین شده است. بر پایه عموم آیات ارث، همه افراد واجد شرایط، صرف نظر از وابستگی دینی، از یکدیگر ارث می‌برند. این عمومات، به اتفاق فقهای فریقین، با ادله‌ای قطعی، یعنی روایات دال بر ارث نبردن کافر از مسلمان، تخصیص خورده است؛ ولی درباره ارث‌بری مسلمان از کافر، میان فقهای مذاهب اسلامی اختلاف نظر وجود دارد. اکثر فقهای عامه معتقدند مسلمان از کافر ارث نمی‌برد. فقهای امامیه و برخی از عامه معتقدند مسلمان از کافر ارث می‌برد. نکته اساسی این است که فقهای امامیه به طور یکپارچه معتقدند با وجود وارث مسلمان، وارث کافر از ارث مؤثر کافر محروم می‌شود، هر چند مسلمان از طبقات دورتر و کافر از طبقات نزدیک تر باشد. در این پژوهش، مسئله حجب مسلمان از وارث کافر به روش توصیفی تحلیلی و سندکاوی مورد بررسی قرار گرفته، برخلاف عقیده مشهور، این نتیجه حاصل شده که ادله حجب، ناتمام است و وارث کافر در قالب مقررات کلی ارث، از مؤثر کافر ارث می‌برد.

**واژگان کلیدی:** ارث، حجب، مسلمان، کافر حربی، کافر ذمی.

## مقدمه

از جمله مسائل چالش‌برانگیز در ادوار مختلف فقه اسلامی، ارث‌بردن افراد مختلف‌العقیده از یکدیگر است. تتبع در متون حدیثی و فقهی مذاهب اسلامی نشان می‌دهد، کفار - اعم از ملحدان و پیروان ادیان دیگر - نمی‌توانند وارث مسلمانان باشند. فقهای عامه معتقدند: براساس نصوص منقول از پیامبر اکرم (ص) و خلفای بعد از آن حضرت، مسلمانان نیز از کفار ارث نمی‌برند (لاوارث بین الملتین)، برخلاف فقهای امامیه که به اتفاق عقیده دارند، نه تنها مسلمان از کافر ارث می‌برد؛ بلکه مانع ارث‌بردن وارث کافر از کافر می‌شود، هرچند کافر به میت، نزدیک‌تر و مسلمان، دورتر باشد؛ چون این حکم با عمومات قرآنی ارث سازگار نیست و سبب ایجاد تنش در خانواده‌ها و جوامع اسلامی می‌شود و با روح دعوت اسلامی که مبتنی بر تسامح و خوش‌رفتاری با سایر ملل، به‌ویژه اهل کتاب می‌باشد، ناسازگار است. بعضی از پژوهشگران معاصر ضمن انتقاد از دیدگاه مشهور سعی کرده‌اند با استفاده از برخی قواعد فقهی، درباره این موضوع اظهار نظر کنند. نوشتار حاضر، قطع نظر از صحت و سقم ادله منتقدان و نتیجه‌ای که به دست آمده است، موضوع را بررسی و راه حل مناسبی برای آن پیدا می‌کند.

در خصوص ضرورت تحقیق باید گفت: ارث، از جمله موضوعات مورد ابتلای عموم مردم است و نهادهای قانونگذاری و قضایی و اجرایی و ورثه افراد متوفا، هرکدام به‌گونه‌ای با آن مرتبط‌اند و ازسوی دیگر، میان افراد بسیاری از خانواده‌ها اختلاف در عقیده وجود دارد و پس از وفات فردی از اعضای خانواده، مسئله تقسیم ماترک او بین ورثه شرعی و قانونی سبب اختلاف می‌شود؛ بدین ترتیب، تعیین افراد مستحق ارث و مقدار سهم هر یک، در برقراری عدالت و رفع اختلاف و ایجاد آرامش نقش بسزایی دارد، به‌ویژه با ملاحظه این معنا که، براساس فقه اسلامی ورثه غیرمسلمان از مال مورث مسلمان سهم‌الارثی ندارد و بر مبنای دیدگاه فقهای امامیه، با وجود یک وارث مسلمان در بین ورثه متوفای غیرمسلمان، ورثه غیرمسلمان از ارث محروم می‌شوند؛ این حکم را مردم به‌آسانی نمی‌پذیرند و سبب نزاع و اختلاف می‌شود. بنابراین، ضرورت دارد موضوع توسط فقها تبیین شود و مراکز قانونگذاری و قضایی، زمینه اجرای آن را فراهم آورند.

در زمینه پیشینه موضوع می‌توان گفت: موضوع ارث، از صدر اسلام در کتاب‌های حدیثی و فقهی اسلامی مطرح بوده و درباره جزئیات آن در کتب فقهی، به تفصیل بحث و تحقیق و اظهار نظر شده است. فقهای عامه و امامیه در کتاب الفرائض یا ابواب مواریث در مسئله موانع ارث، موضوع میراث اهل ملل را مطرح و آرای خود را بیان کرده‌اند. برای نمونه، می‌توان به کتب زیر مراجعه کرد: شیخ مفید در «الإعلام بما اتفقت علیه الإمامیه من الأحكام»، سیدمرتضی در «الإتصار» و «ناصریات»، شیخ طوسی در «المبسوط» و «الخلاف» و «النهایه»، ابوالصلاح حلبی در «الکافی»، ابن زهره در «غنیه»، ابن حمزه در «الوسیلة»،

ابن‌ادریس در «السرائر»، محقق در «شرائع» و «مختصر النافع»، علامه در «قواعد الأحکام» و «ارشاد الأذهان»، شهید در «دروس»، شهید ثانی در «مسالك»، محقق اردبیلی در «مجمع الفائدة»، سبزواری در «کفایة الفقه»، فاضل هندی در «كشف اللثام»، طباطبائی در «ریاض»، نراقی در «المستند»، صاحب‌جواهر در «جواهر الکلام»، خوئی در «محاضرات فی الموارث»، امام خمینی در «تحریر الوسیله»، سبحانی در «نظام الإرث فی الشریعة الإسلامیة الغراء»، روحانی در «فقه الصادق» و دیگران. لازم به یادآوری است که در تمام کتاب‌های ذکر شده، حجب و ارث کافر به وسیله وارث مسلمان، با استدلال‌هایی مشابه تأیید شده است. البته برخی، مانند شهید ثانی در «مسالك» و سبزواری در «کفایة» و سبحانی در «نظام الإرث»، در مسئله اظهار تردید کرده، ولی در نهایت، آن را پذیرفته‌اند. برخی از پژوهشگران معاصر، با دید انتقادی به این موضوع ورود پیدا کرده و دیدگاه رایج را نقد کرده‌اند که نتیجه پژوهش آن‌ها، قول به عدم حجب وارث کافر توسط وارث مسلمان است، هرچند در روش استدلال و اثبات مسئله با هم تفاوت دارند، از جمله: سید محمود هاشمی شاهرودی،<sup>۱</sup> علیرضا اسماعیلی،<sup>۲</sup> مهدی نیازی شاهرودی<sup>۳</sup> و محمدحسین خوانین‌زاده.<sup>۴</sup> نوشتار حاضر، با روشی متفاوت موضوع را بررسی کرده، هرچند در نتیجه با برخی از آن‌ها موافق است.

## ۱. ارث

«ارث»، یعنی منتقل شدن ترکه و مایملک انسان پس از مرگ او به خویشاوندان نسبی و سببی وی از جمله احکامی است که در تمام جوامع بشری، کم‌وبیش پذیرفته شده است و البته شرایع آسمانی نیز آن را تأیید کرده‌اند. این حکم در اسلام نیز مدنظر قرار گرفته و در قرآن کریم، آیات متعددی در تشریح و توضیح جزئیات آن وارد شده است.

ظاهر آیاتی که کلیات ارث را بیان کرده‌اند، مانند: آیه «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ»<sup>۵</sup> و آیه «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»<sup>۶</sup> و آیه «لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا

۱. هاشمی شاهرودی، مجله فقه اهل بیت، ش ۲۹، ۱۳۸۱.

۲. اسماعیلی، مجله فقه و حقوق اسلامی، ش ۱۳، پاییز و زمستان ۹۵.

۳. نیازی شاهرودی، فصلنامه دین و قانون، دوره ۱، ش ۲.

۴. خوانین‌زاده، مجله پژوهش حقوق و سیاست، ش ۲۶، بهار ۱۳۸۸.

۵. نساء: ۱۱.

۶. انفال: ۷۵.

مَفْرُوضاً<sup>۷</sup> این است که توارث، اختصاص به مسلمانان ندارد، بلکه هرکسی واجد شرایط باشد؛ یعنی با میت رابطه سببی یا نسبی داشته باشد و مانعی از ارث بردن او نباشد، می تواند در زمره ارث بران قرار گیرد.

## ۲. ارث بردن کافر از مسلمان

عموم این آیات، درباره ارث بردن کافر از مسلمان تخصیص خورده و فقهای فریقین، اتفاق و اجماع دارند بر اینکه کافر از مسلمان ارث نمی برد و نباید ثروتی که به جامعه اسلامی تعلق دارد در اختیار کفار قرار گیرد؛ ولی درباره ارث بردن مسلمان از کافر، میان فقهای عامه و امامیه اختلاف نظر وجود دارد. اکثر علمای اهل سنت عقیده دارند: همان گونه که کافر از مسلمان ارث نمی برد، مسلمان هم از کافر ارث نمی برد. آنان ضمن نسبت دادن این قول به برخی از صحابه، مانند: علی (ع)، عمر، ابن مسعود، ابن عباس و زید بن ثابت،<sup>۸</sup> برای اثبات این عقیده به دلایل مختلفی به شرح زیر استدلال کرده اند:

۱. عمرو بن شعیب از پدرش و او از جدش از رسول خدا (ص) نقل کرده است که: «لاتوارث بین الملتین»؛<sup>۹</sup> بین پیروان دو ملت (مختلف العقیده) ارث بردن وجود ندارد.

۲. حدیث اسامه بن زید از پیامبر اکرم (ص): «لا یرث المسلم الکافر و لا یرث الکافر المسلم»؛ مسلمان از کافر و کافر از مسلمان ارث نمی برد.

۳. عقیل زمانی که کافر بود، تمام میراث ابوطالب را تصاحب کرد و به علی (ع) و جعفر (ع) که مسلمان بودند چیزی نداد.

۴. عمر، اشعث بن قیس را از ارث عمه اش که یهودیه بود، محروم کرد.

فقهای امامیه به اتفاق عقیده دارند، مسلمان از کافر ارث می برد و در پاسخ از استدلال به حدیث اول می گویند: «توارث» از باب تفاعل، به معنای ارث بردن دو طرف از یکدیگر است و برای نفی آن کافی است که یک طرف از دیگری ارث نبرد. بنابراین، معنای حدیث این است که کافر از مسلمان ارث نمی برد، ولی مسلمان از کافر ارث می برد. این تفسیر برای حدیث نبوی، در حدیثی از امام صادق (ع) نیز نقل شده است: «المسلم یرث الکافر و الکافر لا یرث المسلم و الکفار یتوارثون بینهم و یرث بعضهم بعضاً فقیل له فان الناس یروون عن النبی (ص) انه قال: لا یتوارث اهل ملتین فقال ابو عبد الله (ع) نرثهم و لا یرثونا لان الاسلام لم یزد فی حقه الا شدة»؛<sup>۱۰</sup> مسلمان از کافر ارث می برد و کافر از مسلمان ارث نمی برد، در بین کفار، توارث

۷. نساء: ۷.

۸. نک: شافعی، الام، ۷۳/۴؛ شمس الانامه سرخسی، المسبوط، ۳۰/۳۰؛ ابن رشد، بدایة المجتهد، ۳۴۷/۲؛ مغنی المحتاج، ۲۴/۳؛ ابن قدامة، المغنی، ۱۶۵/۷.

۹. احمد بن حنبل، المسند، ۱۹۵/۲؛ ترمذی، السنن، ۳۶۹/۲؛ ابوداود، السنن، ۱۲۵/۳؛ ابن ماجه، السنن، ۹۱۲/۲.

۱۰. ابن ابی جمهور، عوالی اللالی، ۳۸۵/۲.

وجود دارد و بعضی از آن‌ها از بعضی دیگر ارث می‌برند. به امام عرض کردند اهل سنت از پیامبر (ص) روایت می‌کنند که فرموده است: بین پیروان دو شریعت متفاوت، توارث وجود ندارد. حضرت فرمود: ما از آن‌ها ارث می‌بریم، ولی آن‌ها از ما ارث نمی‌برند؛ زیرا اسلام (مانع از ارث بردن مسلمان نیست، بلکه) در حق او تأکید کرده است.

ابن ابی جمهور بعد از نقل این روایت، اضافه می‌کند: این فرمایش امام صادق (ع)، روایت عامه از رسول خدا را تثبیت می‌کند؛ زیرا فرمایش پیامبر، چیزی برخلاف فرمایش امام صادق نیست که فرمود: ما از آن‌ها ارث می‌بریم، ولی آن‌ها از ما ارث نمی‌برند؛ چون معنای قول رسول خدا این است که توارث طرفینی نیست.

حدیث اسامه که در بیشتر منابع حدیثی عامه ذکر شده و بسیاری از فقهای مذاهب اربعه<sup>۱۱</sup> به آن استدلال کرده‌اند، به دلیل عامی بودن سند، نزد فقهای امامیه اعتبار ندارد. اما کافر شمردن ابوطالب و ارث بردن عقیل از همه اموال وی، مطلب نادرستی است؛ زیرا ابوطالب، مسلمان و مؤمن به پیامبر اکرم و حامی او و مسلمانان بوده است<sup>۱۲</sup> و عمل عقیل اگر واقعیت داشته باشد، دلیل بر درستی آن نیست. از سوی دیگر، فعل عمر در منع اشعث از ارث عمه یهودیه خود، بر فرض ثبوت، بیانگر دیدگاه ایشان است و چون به هیچ دلیل شرعی استناد نکرده است، از نظر ما حجت نیست.

### ۳. حجب وارث مسلمان از ارث بردن کافر

فقهای امامیه، افزون بر پذیرفتن ارث بردن مسلمان از کافر عقیده دارند: وارث مسلمان، مانع از ارث بردن وارث کافر از مورث کافر می‌شود، هر چند مسلمان، بعید و کافر، قریب باشد؛ مثلاً اگر کافری بمیرد و برادرزاده مسلمان و فرزندان کافری داشته باشد، برادرزاده با وجود آنکه از نظر رتبه متأخر است، حاجب فرزند و مانع از ارث بردن فرزند کافر از وی می‌شود. آنان برای اثبات این مطلب به چند دلیل استناد کرده‌اند.

#### ۳. ۱. ادله قائلان به حجب و نقد آن‌ها

أ. اجماع: جمع شایان توجهی از فقها، در خصوص حجب مسلمان از ارث بردن کافر، ادعای اجماع محصل و منقول کرده‌اند. صاحب جواهر، اجماع منقول را به این موارد نسبت داده است: موصلیات، اثر سید مرتضی؛ خلاف، اثر شیخ طوسی؛ سرائر، اثر ابن ادریس، نکت الشرایع و کشف اللثام، اثر علامه

۱۱. مالکین انس، الموطأ، ۱/۶۸۴؛ شمس الأئمه سرخسی، المیسوط، ۷/۷۷.

۱۲. جعفر مرتضی، الصحیح من سیرة النبی الاعظم، ۲/۳۳؛ سبحانی، فروغ ابدیت، ۱/۳۷۱ تا ۳۷۶.

حلی.<sup>۱۳</sup> به نظر می‌رسد این استدلال ناتمام است، زیرا اجماع منقول حجت نیست<sup>۱۴</sup> و اجماع محصل بر فرض تحقق، مستند یا لااقل محتمل الاستناد است و براساس روایات منقول در این مورد به وجود آمده است. به نظر نمی‌آید منشأ این اجماع، دلیل دیگری غیر از روایات مذکور باشد. بنابراین، چنین اجماعی، دلیل مستقلى نخواهد شد.

ب. **روایت حسن بن صالح ثوری:** اکثر قریب به اتفاق فقها در این مسئله به روایت حسن بن صالح استدلال کرده‌اند که مشایخ ثلاثه آن را از امام صادق (ع) نقل کرده‌اند: «قال المسلم یحجب الکافر و یرثه و الکافر لا یحجب المسلم و لا یرثه»،<sup>۱۵</sup> بلکه برخی از آن‌ها این روایت را تنها دلیل روایی این مسئله دانسته‌اند.<sup>۱۶</sup> برحسب این روایت، امام صادق (ع) فرموده است: مسلمان از مورث کافر ارث می‌برد و مانع از ارث بردن وارث کافر می‌شود، ولی کافر از مسلمان ارث نمی‌برد و مانع از ارث بردن او نمی‌شود. شهید ثانی بعد از نقل این قول از محقق می‌گوید: این حکمی است که بین اصحاب شهرت دارد؛ بلکه گویا خلافتی در آن نیست، در حالی که از اخبار، دلیل صریحی برای آن، غیر از روایت حسن بن صالح وجود ندارد. سپس می‌گوید: «و اثبات الحکم بروایة الحسن غیر حسن.»<sup>۱۷</sup> صاحب کفایة الفقه نیز همین اشکال را بر استناد به روایت حسن بن صالح دارد، ولی معتقد است عمل مشهور، ضعف سند را جبران می‌کند.<sup>۱۸</sup> این روایت، همان‌گونه که شهید اشاره کرده، ضعیف است؛ زیرا حسن بن صالح، کوفی الثوری، فاسد المذهب و از پیشوایان زیدیه (بتری) است. جامع الرواة می‌گوید: «حسن بن صالح (ابن حنی) ابو عبدالله صاحب المقالة زیدی الیه ینسب الصالحة منهم... و فی التهذیب فی باب المیاه انه زیدی بتری متروک العمل بما یخص بروایته.»<sup>۱۹</sup> براین اساس، شیخ در تهذیب، ایشان را زیدی مذهب دانسته و روایاتی را که فقط از طریق ایشان نقل شده است، متروک العمل می‌داند. ابن ندیم درباره ایشان می‌گوید: در سال ۱۰۰ به دنیا آمد و در سال ۱۶۸ در خفاء از دنیا رفت، از بزرگان شیعه زیدی و فقیه و متکلم بود.<sup>۲۰</sup> صاحب قاموس

۱۳. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۱۶/۳۹.

۱۴. خوئی، مصباح الأصول، ۱۳۴/۲.

۱۵. کلینی، الکافی، ۱۴۳/۷، باب میراث اهل الملل، ح: ۱؛ ابن بابویه، کتاب من لایحضره الفقیه، ۲۴۴/۴، ح: ۷۸۳؛ طوسی، تهذیب الأحکام، ۳۶۶/۹؛ طوسی، الإستبصار، ۱۹۰/۴؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ۳۷۴/۱۷.

۱۶. اراکی، رسالتان فی الإرث و نفقة الزوجه، ۱۰۰.

۱۷. شهید ثانی، مسالک الأفهام، ۲۲/۱۳.

۱۸. محقق سبزواری، کفایة الفقه، ۷۹۱/۲.

۱۹. طوسی، تهذیب الأحکام، ۴۰۸/۱؛ اردبیلی، جامع الرواة، ۲۰۴/۱.

۲۰. ابن ندیم، الفهرست، ۳۳۳.

الرجال می‌گوید: شیخ ابوعمر و کشی، ایشان را از بتریه دانسته<sup>۲۱</sup> و صاحب مجمع الرجال گفته است: زیدی مذهب است و فرقه صالحیه به او انتساب دارد.<sup>۲۲</sup> صاحب معجم الرجال می‌گوید: شیخ در رجال او را توثیق کرده؛ ولی در استبصار، ذیل حدیث ۹۳۵ گفته است: در نزد ناقدان اخبار، جداً ضعیف است.<sup>۲۳</sup> برخی از محققان معاصر گفته‌اند: دلیل حجب، منحصر است به روایت حسن بن صالح که سند آن ضعیف است، لکن چیزی که امر را آسان می‌کند این است که مخالفی در مسئله شناخته نشده و ضعف سند با عمل مشهور، جبران‌شدنی است.<sup>۲۴</sup> روشن است این سخن، تنها بر مبنای کسانی که شهرت عملی را جابر ضعیف سند می‌دانند، درست است.

باتوجه به آرای ارباب رجال درباره حسن بن صالح، راوی حدیث و توصیف وی به ضعف و فساد مذهب و روایت، چگونه می‌شود به این حدیث اعتماد کرد و براساس آن فتوا به حجب مسلمان از وارث کافر داد؟! برخی در دفاع از استدلال به حدیث مذکور گفته‌اند: ضعف سند با عمل مشهور جبران می‌شود.<sup>۲۵</sup> لکن حق این است که بر فرض ثبوت عمل اصحاب به این حدیث، عمل مشهور، ضعف سند را جبران نمی‌کند؛ زیرا همان‌گونه که برخی محققان معاصر فرموده‌اند: عمل مشهور قداماً به اخبار ضعیف، محرز نیست. افزون بر آن، وقتی خبر ذاتاً ضعیف و لاحجت است و شهرت عملی هم حجت نیست، چگونه ضعف سند را جبران می‌کند. با ضمیمه شدن لاحجت به لاحجت دیگری، نمی‌شود آن را حجت دانست.<sup>۲۶</sup> همچنین باید توجه شود قبول جابر بودن عمل مشهور، اختصاص دارد به عمل مشهور قداماً، والا عمل متأخران و اعراض آن‌ها اعتباری ندارد.<sup>۲۷</sup> بعضی خواسته‌اند از طریق دیگر، یعنی روایت کردن حسن بن محبوب - که از اصحاب اجماع است - از حسن بن صالح، اعتبار این روایت را ثابت کنند. طبق جمله معروفی که نقل شده است: «اجمع اصحابنا علی تصحیح ما یصح عن هؤلاء و تصدیقهم و اقروا لهم بالفقه و العلم و هم سته نفر الذین ذکرناهم فی اصحاب ابی عبدالله (ع) منهم یونس بن عبدالرحمن و صفوان بن یحیی بیاع السابری و محمد بن ابی عمیر و عبدالله بن مغیره و حسن بن محبوب و احمد بن محمد بن ابی نصر و قال بعضهم مکان الحسن بن محبوب الحسن بن علی بن فضال و فضالة بن ایوب.»<sup>۲۸</sup> صاحب ریاض به این اعتبار از خبر

۲۱. شوشتری، قاموس الرجال، ۲/۲۶۵.

۲۲. قهپانی، مجمع الرجال، ۲/۱۱۶.

۲۳. خوئی، معجم رجال، ۸/۳۳۹.

۲۴. اراکی، رسالتان فی الإرث و نفقة الزوجة، ۱۰۹.

۲۵. روحانی، فقه الصادق، ۳۷/۲۶۰.

۲۶. خوئی، مصباح الأصول، ۱/۲۰۲ تا ۲۰۲.

۲۷. سبحانی، الوسیط، ۲/۶۰.

۲۸. سبحانی، کلیات فی علم الرجال، ۱۸۷ تا ۲۰۲.



حسن بن صالح به «الخبر القریب من الصحیح» تعبیر کرده است.<sup>۲۹</sup> به نظر می‌رسد این تلاش ثمره‌ای ندارد؛ زیرا اولاً، جزو اصحاب اجماع بودن این محبوب محل تردید است؛ ثانیاً، معنای جمله «اجمع الاصحاب علی تصحیح ما یصح عن هولاء و تصدیقهم...» همان‌طور که بسیاری از دانشمندان رجال تصریح کرده‌اند این است که روایت کردن این افراد از افراد ماقبل خود صحیح است و این‌ها موثق هستند، نه اینکه هرچه از طریق این‌ها نقل شده، صحیح و کلام امام است. به عبارت دیگر، مقصود از موصول در «مایصح»، صحت روایت و حکایت است، نه مروی و حدیث.<sup>۳۰</sup> حاصل بحث اینکه، با روایت حسن بن صالح نمی‌توان حجب مسلم از وارث کافر را ثابت کرد.

ج. روایت علی بن ابراهیم عن ابیه و محمد بن یحیی عن احمد بن محمد و عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد جمیعاً عن الحسن بن محبوب عن هشام بن سالم عن مالک بن اعین عن ابی جعفر (ع) قال: «سالته عن نصرانی مات و له ابن اخ مسلم و ابن اخت مسلم، و للنصرانی اولاد و زوجة نصرانی قال: فقال: اری ان یعطی ابن اخیه المسلم ثلثی ما ترک و یعطی ابن اخته ثلث ما ترک ان لم یکن له ولد صغار فان کان له ولد صغار فانّ علی الوارثین ان ینفقا علی الصغار مما ورثا حتی یدرکوا، قیل له کیف ینفقان قال: فقال: یرجوا و هم صغار؟ قال: فقال: یدفع ما ترک ابوهم الی الامام حتی یدرکوا فان بقوا علی الاسلام دفع الامام میراثهم الیهم وان لم یبقوا علی الاسلام اذا درکوا دفع الامام میراثه الی ابن اخیه و ابن اخته المسلمین، یدفع الی ابن اخیه ثلثی ما ترک والی ابن اخته ثلث ما ترک.»<sup>۳۱</sup> این روایت را محدث عاملی با متنی متفاوت، از صدوق نقل کرده است،<sup>۳۲</sup> لکن اختلاف، در حکم مستفاد از آن تأثیری ندارد. از این روایت استفاده می‌شود برادرزاده و خواهرزاده مسلمان، مانع از ارث بردن فرزندان کافر متوفای نصرانی شده است. روشن است که حکم یادشده، به افراد مذکور در روایت اختصاص ندارد و به همه ورثه مسلمان میت نصرانی قابل تعمیم است. براساس مبنای بسیاری از فقها، روایت از نظر سند، صحیح است یا با توجه به عدم توثیق ابراهیم بن هاشم، حسنه است و از نظر دلالت هم غباری بر آن نیست و لذا شهید در کتاب دروس به این روایت استناد کرده و از آن به صحیح مالک بن اعین تعبیر کرده و پس از نقل روایت، فرموده است: «و علیها معظم الاصحاب.»<sup>۳۳</sup> طبق روایت فقیه، صدوق آن را به اسناد خود از ابن محبوب نقل می‌کند و

۲۹. طباطبائی، ریاض المسائل، ۴۳۹/۲.

۳۰. نک: سبحانی، دروس موجزه فی علم الرجال و الدراره، ۵۶ تا ۵۸.

۳۱. کلینی، الکافی، ۱۴۳/۷.

۳۲. حر عاملی، وسائل الشیعه، ۳۷۹/۱۷.

۳۳. شهید اول، الدروس الشرعیه، ۱۹۹.

اسناد وی به حسن ابن محبوب صحیح است.<sup>۳۴</sup>

روایت در نقل کلینی، از سه طریق نقل شده است که دو مورد آن؛ یعنی طریق ابراهیم بن هاشم و احمد بن محمد بن عیسی از ابن محبوب مشکلی ندارد، ولی در استدلال به طریق سوم، باتوجه به وجود سهل بن زیاد در سند حدیث که وثاقتش از نظر علمای رجال محل تردید است، می توان خدشه کرد. نجاشی درباره او می گوید: «سهل بن زیاد الادمی ابوسعید الرازی کان ضعیفاً فی الحدیث غیر معتمد فیه و کان احمد بن محمد بن عیسی یشهد علیه بالغلو و الکذب و اخرجه من قم الی الری و کان یسکنها.»<sup>۳۵</sup> سهل بن زیاد در حدیث، ضعیف و غیر قابل اعتماد بود، احمد بن محمد بن عیسی، وی را عالی و دروغ گو می دانست، لذا او را از قم بیرون کرد و او ساکن ری شد.

جامع الرواة هم می گوید: ضعیف است، سپس از فهرست شیخ طوسی همان عبارت نجاشی را نقل می کند.<sup>۳۶</sup> قاموس الرجال می گوید: شیخ در کتاب رجال خود او را توثیق کرده، ولی در فهرست گفته است: ضعیف است، بعد کلام نجاشی را نقل می کند، سپس می گوید: ابن الغضائری او را ضعیف دانسته و گفته است: «ضعیف جداً فاسد الروایة والدين.» قاموس الرجال در ادامه می گوید: وقتی افرادی، مانند فضل بن شاذان و احمد بن محمد بن عیسی و ابن الولید و ابن بابویه و کشی و القتیبی و ابن الغضائری بر ضعیف بودن وی اتفاق دارند، تفرد رجال شیخ به توثیق آن ساقط است.<sup>۳۷</sup>

محقق خوئی در سند و متن روایت مناقشه می کند و می گوید: این روایت، مشتمل بر سه حکم است: ا. وارث مسلمان بعید، مانع از ارث بردن وارث کافر قریب می شود؛ ب. وجوب انفاق بر اولاد صغیر کافر تا به حد بلوغ برسند، این حکم دلیلی ندارد؛ زیرا نفقه پسرعمو و پسرعمه واجب نیست؛ ج. در این روایت، اسلام صغیر بعد از قسمت ارث است، در حالی که اسلام بعد از قسمت ارث اثری ندارد. بعد اضافه می کند اگر روایت، سند معتبری داشت، می توانست روایاتی را تخصیص بزند که می گوید فقط نفقه عمودین واجب است و نیز روایاتی را که می گوید: اسلام بعد از قسمت اثر ندارد، ولی سند اشکال دارد، هر چند به صحیحه توصیف شده است. آن گاه به نقد سند می پردازد و می گوید: بعید نیست منظور از مالک، مالک بن اعین جهنی باشد که در کتب رجال توثیق نشده است، مگر اینکه کسی بگوید: به دلیل حضورش در اسناد کامل الزیارات معتبر است. - که آقای خوئی از این نظر خود رجوع کرده است و آن را دلیل بر

۳۴. تجلیل، جامع الثقات، ۳۹۲.

۳۵. نجاشی، رجال نجاشی، ۱۲۳.

۳۶. اردبیلی، جامع الرواة، ۳۹۳/۱.

۳۷. شوشتری، قاموس الرجال، ۳۶۰/۵.

وثاقت نمی‌داند - اگر مراد، مالک بن اعین، برادر زواره باشد، او فردی غیر مستقیم است و در هیچ کتابی توثیق نشده و در کتب اربعه، هیچ روایتی غیر از این روایت از او نقل نشده است. صدوق در «فقیه» این روایت را از مالک بن اعین و عبدالملک بن اعین به صورت مردد نقل کرده است؛<sup>۳۸</sup> ولی صاحب وسائل، آن را از هر دو نفر (جمعاً) از فقیه نقل می‌کند.<sup>۳۹</sup> معلوم نیست صاحب وسائل آن را از کدام نسخه فقیه نقل کرده است. به نظر می‌رسد سهو قلم از ایشان باشد. بر این اساس، نقل حدیث از دو نفر یادشده محرز نیست و حدیث از نظر سند، ضعیف است و معلوم نیست علامه و شهید که متضلع در رجال هستند چرا آن را صحیح دانسته‌اند!<sup>۴۰</sup>

در حال، اگر بگوییم سند و دلالت حدیث، مشکل ندارد، طبق نظر بسیاری از محققان که کتاب را ظنی الدلالة می‌دانند،<sup>۴۱</sup> می‌تواند عمومات کتابی مانند: «أُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ»<sup>۴۲</sup> را تخصیص بزند.<sup>۴۳</sup> لیکن برخی از محققان معاصر عقیده دارند ظواهر کتاب، همانند ظواهر کلام هر متکلم دیگری، قطعی الدلالة است.<sup>۴۴</sup> بنابراین، خبر واحد ظنی الصدور (روایت مالک بن اعین) نمی‌تواند عمومات قطعی الصدور و قطعی الدلالة کتاب را (که بعداً ذکر می‌شود) تخصیص بزند.

به بیان دیگر، حجت بودن کتاب، مانند حجت بودن خبر واحد نیست؛ بلکه کتاب از حجت‌های قطعی است که چیزی معادل آن نیست، مگر خود کلام معصوم، نه خبر حاکی از آن که ممکن است کلام امام (ع) باشد یا نباشد، در حالی که پیامبر (ص) در حدیث تقلین، قرآن را ثقل اکبر و عترت را ثقل اصغر خوانده است؛ بنابراین، چگونه می‌شود به دلیل قول ثقه، از حکم آن رفع ید کرد. البته این سخن، مخالفت با اصل حجیت خبر ندارد، بلکه توسعه حجیت آن محل بحث است؛ یعنی حجیت خبر واحد، موردی را که در آن دلالت قرآنی وجود دارد شامل نمی‌شود و مواردی که کتاب به وسیله خبر تخصیص خورده، چه بسا محفوظ به قرینه بوده است.<sup>۴۵</sup> صاحب اصول الاستنباط می‌گوید: در مسئله (تخصیص عام کتابی با خبر واحد) چهار قول وجود دارد. ۱. قول به تخصیص که از اکثر نقل شده است. مهم‌ترین دلیل آنان سیره عقلائی است

۳۸. ابن بابویه، کتاب من لایحضره الفقیه، ۳۳۴/۴.

۳۹. حر عاملی، وسائل الشیعه، ۳۷۹/۱۷.

۴۰. خوئی، محاضرات فی الموارث، ۱۲۷.

۴۱. نائینی، فوائد الأصول، ۵۶۱/۲.

۴۲. انفال: ۷۵.

۴۳. آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ۳۶۶/۱.

۴۴. سیحانی، الوسیط، ۴۴/۲.

۴۵. سیحانی، الوسیط، ۳۱۹/۱.

که شارع از آن ردع نکرده است؛<sup>۴۶</sup> ۲. منع از تخصیص که مختار سیدمرتضی و شیخ طوسی و محقق و دیگران است؛ ۳. فرق بین عام مخصّص و غیرمخصّص که در اولی، تخصیص جایز است، ولی در غیرمخصّص جایز نیست؛ ۴. قول به توقف.

وی پس از ذکر ادله مجوزان می‌گوید: اگر خاص، محفوف به قرآنی باشد که آن را تقویت کند، ممکن است قول به تخصیص پذیرفته شود، والا تخصیص کتاب به خبر واحد در نهایت اشکال است.<sup>۴۷</sup> نتیجه این شد که روایت مزبور بر فرض صحت سند، نمی‌تواند مخصّص عمومات ارث در قرآن کریم باشد.

محقق خوئی پس از ذکر روایات فوق می‌گوید: «هذه الروایات كلها ضعيفة لا يمكن الاعتماد عليها والاستدلال بها والعمدة في ذلك بعد الاجماع المحقق علی ما ذكره - ما دل من الروایات علی ان الكافر اذا اسلم قبل القسمة فالميراث له و ان اسلم بعد القسمة فلاحق له»؛<sup>۴۸</sup> تقریر استدلال این است که هرگاه میت، غیرمسلمان باشد و فرزندان غیرمسلمانی داشته باشد و یکی از آن‌ها قبل از تقسیم ارث مسلمان شود، همه ارث به او می‌رسد، اگر این فرد قبل از فوت پدر، مسلمان باشد نیز وارث خواهد بود و مانع از ارث دیگران می‌شود. سپس به روایاتی اشاره می‌کند که از جمله آن‌ها روایت زیر است.

د. مرفوعة ابن رباط: قال اميرالمؤمنين (ع): «لو ان رجلا ذمياً اسلم و ابوه حى و لایبه ولد غیره ثم مات الاب ورثه المسلم جميع ماله و لم يرثه ولده و لا امرئته مع المسلم شيئاً»؛<sup>۴۹</sup> امیرالمؤمنین (ع) فرمود: اگر مرد ذمی در حال حیات پدرش اسلام آورد و پدرش، فرزندان دیگری (هم که غیرمسلمان هستند) داشته باشد، پس از مرگ پدر، فرزند مسلمان همه مال او را به ارث می‌برد و سایر فرزندان و همسر او همراه وارث مسلمان ارثی نمی‌برند. صاحب‌جواهر از این روایت به مرسله تعبیر کرده است.<sup>۵۰</sup> حدیث، به صورت صریح دلالت ندارد بر اینکه متوفا کافر بوده است؛ زیرا ممکن است پدر مسلمان باشد و فرزندان او غیرمسلمان و یکی از آن‌ها قبل از مرگ پدرشان مسلمان شود، در این صورت، حدیث خارج از موضوع بحث خواهد بود؛ هر چند ذمی بودن پدر هم محتمل است. افزون بر آن، از نظر سند، مرفوعه با مرسله است و استدلال‌شدنی نیست.

نویسنده «نظام الإرث فی الشریعة الاسلامیة الغراء»، پس از ذکر روایت حسن بن صالح و عبدالملک و مرفوعة میثمی می‌گوید: اگر سند این سه روایت تمام باشد، در دلالت آن‌ها بحثی نیست. سپس به روایات

۴۶. بروجردی، نهاية الاصول، ۳۲۹.

۴۷. حیدری، اصول الإستهیاط، ۱۶۲.

۴۸. خوئی، محاضرات فی الموارث، ۱۲۷.

۴۹. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۳۸۴/۱۷، ح. ۱.

۵۰. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۱۶/۳۹.

اسلام کافر قبل از قسمت ارث که بعضی از محققان به آن‌ها استدلال کرده‌اند اشاره می‌کند و می‌گوید: این‌ها ناظر به جایی هستند که مورث، مسلمان باشد.<sup>۵۱</sup>

هـ. **روایت صدوق:** روایت صدوق به اسناد عن محمد بن سنان عن عبدالرحمن بن اعین «عن ابی جعفر (ع) فی النصرانی یموت و له ابن مسلم، آیره؟ قال: نعم ان الله عزوجل، لم یزدنا بالإسلام الا عزاً نحن نرثهم و هم لایرثونا.»<sup>۵۲</sup> عبدالرحمن بن اعین از امام باقر (ع) سؤال کرد درباره نصرانی که می‌میرد، در حالی که پسر مسلمانی دارد آیا از او ارث می‌برد؟ امام فرمود: بلی، خدای عزوجل به دلیل اسلام، فقط بر عزت ما افزوده است، ما از آن‌ها ارث می‌بریم ولی آن‌ها از ما ارث نمی‌برند. هر چند اسناد صدوق به محمد بن سنان صحیح است، ولی خود ابن سنان محل کلام است. مفید در جوابات «اهل الموصل فی العدد والرؤية» در خصوص محمد بن سنان گفته است: کسی از علمای شیعه در متهم بودن و ضعف او اختلاف ندارد.<sup>۵۳</sup> علامه در تذکره<sup>۵۴</sup> او را توثیق کرده، ولی شیخ طوسی او را ضعیف دانسته و نجاشی و ابن الغضائری گفته‌اند: «ضعیف غالب» و ابن شاذان گفته است: او از دروغ‌گویان مشهور است.<sup>۵۵</sup> بدین ترتیب، سند، درخور اعتماد نیست و از نظر دلالت نیز نمی‌توان حجب وارث مسلمان از ارث بردن وارث کافر را از آن استفاده کرد؛ زیرا از وجود وارث کافر سخنی به میان نیامده است. راوی، این سؤال را با توجه به نظر فقهای عامه که عقیده دارند مسلمان از کافر ارث نمی‌برد، مطرح کرده و امام (ع) آن را نفی فرموده است.

و. **روایت فقه الرضا (ع):** «واعلم انه لایتوارث اهل ملتین نحن نرثهم و لایرثونا ولو ان رجلاً مسلماً او ذمیاً ترک ابناً مسلماً و ابناً ذمیاً لکان المیراث من الرجل المسلم او الذمی للابن المسلم و كذلك من ترک ذا قرابة مسلمة و ذا قرابة من اهل الذمة ممن قرب نسبه او بعد لکان المسلم اولی بالمیراث من الذمی و لوکان الذمی ولداً و کان المسلم اُخاً او عمّاً او ابن اُخ او ابن عم او أبعد من ذلك لکان المسلم اولی بالمیراث من الذمی کان المیت مسلماً او ذمیاً.»<sup>۵۶</sup> برحسب این روایت، امام (ع) می‌فرماید: بدان، اهل دو ملت از یکدیگر ارث نمی‌برند. ما از آن‌ها ارث می‌بریم ولی آن‌ها از ما ارث نمی‌برند. اگر مرد مسلمان یا اهل ذمه‌ای، فرزندی مسلمان یا ذمی باقی بگذارد، میراث آن مرد مسلمان یا ذمی به فرزند مسلمان می‌رسد. همچنین کسی که خویشان مسلمان و غیر مسلمان باقی می‌گذارد، نسب او نزدیک باشد یا دور، مسلمان به

۵۱. سبحانی، نظام الإرث فی الشریعة الاسلامیة، ۲۸.

۵۲. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۳۷۵/۱۷، ح ۴.

۵۳. مفید، جوابات اهل الموصل فی العدد والرؤية، ۲۰.

۵۴. علامه حلی، تذکره الفقهاء، ۷۰/۲.

۵۵. تجلیل، جامع الثقات، ۱۰۹.

۵۶. ابن بابویه، فقه الرضا، ۴۴۷؛ نوری، مستدرک الوسائل، ۱۴۰/۱۷، باب ۱ من ابواب موانع الإرث، ح ۱.

ارث‌بردن اولی از ذمی است، اگرچه ذمی فرزند باشد و مسلمان، برادر یا عمو یا برادرزاده یا عموزاده یا حتی دورتر از این‌ها، مسلمان اولی است، میت مسلمان باشد یا ذمی. محقق نراقی، به این روایت و روایات اسلام قبل از قسمت ارث استدلال کرده، ولی هیچ توضیحی ارائه نکرده است.<sup>۵۷</sup>

دلالت این حدیث بر مسئله حجب، واضح است و جای تردید ندارد، ولی صاحب مستدرک آن را از فقه الرضا نقل کرده و اعتبار فقه الرضا به شدت محل اختلاف است. بنابراین، به آسانی نمی‌توانیم حاجب شدن مسلمان نسبت به کافر را بپذیریم. به عبارت دیگر، با این حدیثی که اعتبار آن محل تردید جدی است، نمی‌توان عمو مات ارث را تخصیص زد.

از بررسی آرا و دیدگاه فقهای متقدم و متأخر که در کتاب‌های خود بحث حجب مسلمان از ارث‌بردن کافر را مطرح کرده‌اند، این نتیجه حاصل شد که آنان برای اثبات حجب به سه دلیل روایات و شهرت عملی و اجماع استناد کرده‌اند. حق این است که اجماع ادعا شده اگر ثابت باشد، با توجه به روایات یاد شده شکل گرفته است و کاشف از دلیلی نیست که برای دیگران مخفی مانده باشد. بنابراین، اجماع، مستند یا لااقل محتمل الاستناد است و دلیل مستقلى نیست.

شهرت عملی هم دلیل معتبر و پذیرفتنی نیست، زیرا ممکن است روایتی از نظر مجتهدی معتبر و حجت باشد و از نظر مجتهد دیگر، معتبر نباشد. اما روایات که مستند عمده در مسئله‌اند، برخی ضعیف‌السند و برخی ضعیف‌الدلاله است و به روشنی بر مطلب دلالت ندارند. جبران ضعف سند با عمل مشهور، بحثی مبنایی است که همه فقها پذیرفته‌اند. بدین ترتیب، به نظر می‌رسد فتوا به حجب صرفاً به اعتبار تبعیت از فقها و نگرانی از مخالفت با آنان صورت گرفته است. با چنین مستندی، مخالفت با ظهور عمو مات ارث و تخصیص زدن آن‌ها دشوار است. به خصوص، با توجه به اینکه از نظر عرف و عقلا، این حکم زمینه پذیرش ندارد و معلوم نیست در هیچ عصر و مصری به این فتوا عمل شده باشد. افزون بر این، ممکن است برای اثبات عدم حجب، به روایت ابن ابی‌نجران از امام صادق (ع) استدلال شود: «فی یهودی او نصرانی یموت و له اولاد مسلمون و اولاد غیر مسلمین فقال هم علی موارثهم»<sup>۵۸</sup> از امام صادق (ع) سؤال می‌شود از یهودی یا نصرانی که می‌میرد و دارای فرزندان مسلمان و غیر مسلمان است. امام می‌فرماید: آن‌ها بر میراث خود هستند. اگر سند حدیث، خالی از اشکال باشد می‌توان گفت: حدیث دلالت دارد بر اینکه هر یک از ورثه مسلمان و غیر مسلمان، بر حسب قواعد موجود در کتاب و سنت از ارث بهره‌مند می‌شوند.

شیخ طوسی در توضیح عبارت حدیث، ضمن اعتراف ضمنی به ظهور حدیث در ارث‌بردن ولد کافر

۵۷. نراقی، مستند الشیعه، ۲۵/۱۹.

۵۸. حر عاملی، وسائل الشیعه، ۳۸۴/۱۷، باب ۵، ح ۲.

با وجود ولد مسلم می‌گوید: منظور از (هم علی موارثهم) این است که هرکس هرچه را که مستحق است می‌برد و ما گفتیم در این صورت، همه ارث به مسلم می‌رسد و اگر خبر را حمل بر ظاهر آن کنیم، باید حمل بر نوعی از تقیه شود یا اینکه «او» را به معنای «او» بدانیم و بگوییم منظور این است که فرزندان کافر، مسلمان یا کافر باشند، هرکدام به تنهایی از او ارث خواهند برد. در نقد کلام شیخ می‌توان گفت: عامه عقیده دارند مسلمان از کافر ارث نمی‌برد، پس حمل بر تقیه و جهی ندارد. احتمال اینکه او، به معنای او باشد نیز خلاف ظاهر است و چندان موجه نیست؛ زیرا در این صورت، ابهامی وجود ندارد تا از امام سؤال شود.

همچنین عموم روایت ابی‌ولاد حناط از امام صادق (ع) که می‌گوید: «سألته عن رجل ارتد عن الاسلام لمن یكون میراثه؟ فقال: یقسم میراثه علی ورثته علی کتاب الله»،<sup>۹</sup> هر چند سند روایت به دلیل سهل‌بن‌زیاد مخدوش است، ولی حدیث ظهور دارد در اینکه ورثه، اعم از مسلمان و کافر از مورث خود ارث می‌برند، براساس کتاب خدا که فرموده است: «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» و عموم ورثه، مسلم و غیر مسلم را شامل می‌شود، مگر اینکه معتقد باشیم فقط مسلمانان ارث می‌برند و منظور امام این است که آن‌ها طبق ضابطه بین خود تقسیم کنند که این، محل دعوا و اول کلام است.

## نتیجه‌گیری

نتیجه بررسی کتب فقهی فریقین از صدر اسلام تاکنون این است که براساس عمومات آیات ارث، همان‌گونه که مسلمان از مسلمان ارث می‌برد، کفار هم به همان ترتیب از یکدیگر ارث می‌برند. همچنین همه فقهای عامه و خاصه اتفاق دارند بر اینکه عمومات ارث در خصوص ارث کافر از مسلمان تخصیص خورده است و کافر از مسلمان ارث نمی‌برد. لکن درباره ارث مسلمان از کافر، اختلاف وجود دارد؛ اکثر فقهای اهل سنت عقیده دارند مسلمان هم از کافر ارث نمی‌برد. آنان برای اثبات این نظر، به دلایل متعدد، از جمله حدیث مشهور نبوی «لا توارث بین الملتین» استدلال کرده‌اند؛ لکن جمعی از فقهای عامه و همه فقهای امامیه عقیده دارند مسلمان از کافر ارث می‌برد. آنان به روایات متعددی از ائمه اطهار (ع) استدلال کرده‌اند و حدیث نبوی را ناظر بر نفی ارث از طرفین می‌دانند و می‌گویند: کافر از مسلمان ارث نمی‌برد، ولی مسلمان از کافر ارث می‌برد؛ زیرا اسلام، بر شرف و عزت مسلمانان افزوده است و مایه محرومیت آنان از ارث مورث کافر نیست. بحثی که وجهه نظر این پژوهش بود این است که اکثر فقهای امامیه از زمان صدوق تا عصر حاضر بر این عقیده‌اند که وارث مسلمان، حاجب ارث‌بردن وارث کافر می‌شود ولو

مسلمان، بعید و کافر، قریب باشد. آنان برای این مطلب به چند روایت، به‌ویژه به روایت حسن بن صالح از امام صادق (ع) استدلال کرده‌اند.

نویسنده معتقد است: روایت حسن بن صالح به دلیل فساد مذهب او درخور استناد نیست و روایات دیگر، افزون بر ضعف سند، دلالت روشنی بر مطلب ندارند؛ لذا نمی‌شود به سبب آن‌ها از عمومات کتاب که مطابق دیدگاه عرف و عقلا هم هستند، رفع ید کرد. بنابراین، وارث مسلمان اگر در طبقه، مقدم بر کفار باشد، ارث به او اختصاص پیدا می‌کند و اگر هم طبقه باشند، با کافر شریک می‌شود و اگر کافر در طبقه مقدم باشد، مسلمان از ارث محروم می‌شود؛ یعنی توارث بر اساس قواعد شناخته‌شده ارث اجرا می‌شود. در صورت قول به اعتبار، روایات حجب با روایات مخالف که بر عدم حجب دلالت می‌کنند، معارض خواهند بود و چون روایات مخالف، موافق با عمومات کتاب است، بر آن‌ها مقدم می‌شوند. این دیدگاه، سبب خوش بینی به احکام اسلام و کاهش تنش بین اعضای خانواده‌ها و ملت‌ها در خصوص ارث می‌شود.

## منابع

### قرآن کریم

- ابن بابویه، محمد بن علی. من لایحضره الفقیه. قم: مؤسسه النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۱۳ق.  
ابن حنبل، احمد. المسند. بیروت: دار صادر، چاپ اول، بی تا.  
ابن رشد، محمد. بدایه المجتهد و نهایه المقتصد. بیروت: دارالعلم، چاپ اول، ۱۳۰۸ق.  
ابن شریینی. محمد. مغنی المحتاج. بیروت. دار احیاء العربیه، چاپ اول، ۱۳۷۷ق.  
ابن قدامه، عبدالله ابن احمد. المغنی. بیروت: دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول، بی تا.  
ابن ماجه، محمد بن یزید. السنن. تحقیق: محمدفؤاد عبدالباقی. بیروت: دار الفکر. بی تا.  
ابن ندیم، محمد بن اسحاق. الفهرست. مترجم: رضا تجدد. بی تا: کتابخانه ابن سینا. چاپ اول، ۱۳۴۳.  
ابوداود، سلیمان بن اشعث. السنن. تحقیق: سعید محمد لحام. بیروت: دار الفکر. چاپ اول، ۱۴۱۰ق.  
احسانی، محمد ابن علی (ابن ابی جمهور). عوالی اللئالی العزیزیه فی الاحادیث الدینییه. تحقیق مجتبی العراقی. قم: بی تا، ۱۴۰۳ق.  
اراکی، محمد علی. رسالتان فی الإرث و نفقة الزوجه. قم: اسماعیلیان. چاپ اول، ۱۴۱۳ق.  
اردبیلی، محمد بن علی. جامع الرواة و ایضاح الاشتباهات. قم: مکتبه آیت الله المرعشی. چاپ اول، ۱۴۰۳ق.  
آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین. کفایة الأصول. تهران: کتاب فروشی اسلامیه. چاپ اول، بی تا.  
بروجردی، حسین. نهایة الأصول. مقرر: حسینعلی منتظری. قم: ایران. چاپ اول، ۱۳۷۵ق.  
تجلیل، ابوطالب. جامع الثقات. قم: مؤسسه النشر الإسلامی. چاپ دوم، ۱۳۶۳.



- ترمذی، محمدبن عیسی. السنن. بیروت: دار الفکر. چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
- حر عاملی، محمدبن حسن. وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة. تحقیق: محمد رازی. تهران: مکتبه الاسلامیة. چاپ سوم، ۱۳۹۷ق.
- حیدری، سیدعلی نقی. اصول الاستنباط. قم: مؤسسه النشر الإسلامی. چاپ دوم، ۱۴۱۵ق.
- خوئی، ابوالقاسم. محاضرات فی الموارث. مقرر: محمدعلی خراسان. بی جا: مؤسسه السبطين العالمیة. چاپ اول، ۱۴۲۴ق.
- خوئی، ابوالقاسم. مصباح الأصول. مقرر: سیدمحمد سرور بهسودی. نجف: بی نا. چاپ اول، ۱۳۸۶.
- خوئی، ابوالقاسم. معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة. بیروت: مدینة العلم. چاپ سوم، ۱۴۰۳ق.
- خوئی، ابوالقاسم. موسوعة الامام خوئی. بی جا: مؤسسه احیاء آثار الامام خوئی. چاپ سوم، ۱۴۲۴ق.
- روحانی، سیدصادق. فقه الصادق. قم: آیین دانش. چاپ اول، ۱۴۳۵ق.
- سبحانی، جعفر. الوسیط فی اصول الفقه. قم: مؤسسه امام صادق. چاپ اول، ۱۳۸۰ق.
- سبحانی، جعفر. فروغ ابدیت. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی. ۱۳۶۶.
- سبحانی، جعفر. کلیات فی علم الرجال. قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه. چاپ دوم، ۱۳۹۶ق.
- سبحانی، جعفر. نظام الإرث فی الشریعة الإسلامیة الغراء. مقرر: سیدرضا پیغمبریور. قم: مؤسسه امام صادق. چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- شافعی، محمدبن ادريس. الأم. بیروت: دار الفکر. چاپ دوم، ۱۴۰۰ق.
- شمس الانمه سرخسی، محمدبن احمد. المبسوط. تحقیق: جمع من الفضلاء. بیروت: دار المعرفة. ۱۴۰۶ق.
- شوشتری، محمدتقی. قاموس الرجال. قم: مؤسسه النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۲۰ق.
- شهید اول، محمدبن مکی. الدروس الشرعیة. قم: مؤسسه النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی. مسالک الأفهام فی شرح شرایع الإسلام. بی جا: مؤسسه المعارف الاسلامیة. چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
- صاحب جواهر، محمدحسن بن باقر. جواهر الكلام فی شرح شرایع الإسلام. تحقیق: محمد قوچانی. تهران: دار الکتب الإسلامیة. چاپ سوم، ۱۳۶۸.
- طباطبایی، علی بن محمد. ریاض المسائل فی بیان الاحکام بالدلائل. قم: آل البيت. چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- طوسی، محمدبن حسن. الاستبصار فی ما اختلف من الأخبار. تصحیح: سیدحسن خراسان. تهران: دار الکتب الاسلامیة. ۱۳۹۰ق.
- طوسی، محمدبن حسن. تهذیب الأحکام. تصحیح: علی اکبر غفاری. تهران: دار الکتب الإسلامیة. چاپ اول، ۱۳۹۰ق.

- عاملی، جعفر مرتضی، الصحیح من سیره النبی الاعظم. قم: انتشارات جامعه مدرسین. چاپ اول، ۱۴۰۲ ق.
- فاضل هندی، محمد بن حسن. کشف اللثام عن قواعد الأحکام. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. ۱۴۲۳ ق.
- قهپایی، عنایت الله. مجمع الرجال. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. ۱۴۲۰ ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی. تصحیح: علی اکبر غفاری. تهران: دار الکتب الإسلامیة. چاپ اول، ۱۳۷۹ ق.
- مالک بن انس. الموطأ. تحقیق: فؤاد عبد الباقي. بیروت: دار احیاء التراث العربی. چاپ اول، ۱۴۰۶ ق.
- محقق سبزواری، محمد باقر بن محمد مؤمن. کفاية الفقه. تحقیق: مرتضی واعظی. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۲۳ ق.
- مفید، محمد بن محمد. جوابات اهل الموصل فی العدد و الرؤیة. تحقیق: شیخ مهدی نجف. بی جا: المؤتمر العالمية للشیخ المفید. ۱۴۱۳ ق.
- نائینی، محمد حسین. فوائد الأصول. مقرر: محمد علی کاظمی. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۰۴ ق.
- نجاشی، احمد بن علی. رجال نجاشی. قم: داوری. چاپ اول، بی تا.
- نراقی، احمد. مستند الشیعة فی احکام الشریعة. قم: اهل البيت. چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
- نوری، حسین. مستدرک الوسائل. تهران: اسماعیلیان. بی تا.

## Transliterated Bibliography

- Abū Dāwud, Sulaymān ibn Ash'ath. *Sunan*. researched by Sa'īd Muḥammad Laḥḥām. Beirut: Dār al-Fikr. Chāp-i Awwal, 1990/1410.
- Aḥsā ṭ, Muḥammad ibn 'Alī (ibn Abī Jumhūr). *'Awālī al-La'ālī al-'Azīziyah fī Aḥādīth al-Dīniyah*. researched by Mujtabā al-'Irāqī. Qum: s.n. 1983/1403.
- Ākhūnd Khurāsānī, Muḥammad Kāzīm ibn Ḥusayn. *Kifāya al-Uṣūl*. Tehran: Kitābforūshī Islāmīyyah. Chāp-i Awwal, s.d.
- 'Āmilī, Ja'far Murtaḍā. *al-Ṣaḥīḥ min Strah al-Nabī al-A'zam*. Intishārāt-i Jāmi'ah Mudarrisīn. Chāp-i Awwal, 1982/1402.
- Arākī, Muḥammad 'Alī. *Risālatān fī al-Irth wa Nafaqah al-Zawjah*. Qum: Ismā'īliyyān, 1993/1413.
- Ardabīlī, Muḥammad ibn 'Alī. *Jāmi' al-Ruwāt wa Īdāḥ al-Ishtibāhāt*. Qum: Maktaba Āyat Allāh al-Mar'ashī. Chāp-i Awwal, 1983/1403.
- Burūjirdī, Ḥusayn. *Naḥāya al-Uṣūl*. Muqarr Ḥusayn 'Alī Muntazirī. Qum: Irān.

Chāp-i Awwal, 1956/1375.

Fāḍil Hindī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Kashf al-Lithām ‘an Qawā’id al-Aḥkām*. Qum: Mū’assisa al-Nashr al-Islāmī. 2002/1423.

Ḥurr ‘Āmilī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Wasā’il al-Shī’a ilā Taḥṣīl Masā’il al-Sharī’a*. researched by Muḥammad Rāzī. Tehran: Maktaba al-Islāmīyya. Chāp-i Sivum, 1977/1397.

Hydarī, Sayyid ‘Alī Naqī. *Uṣūl al-Istinbāṭ*. Qum: Mū’assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Duwwum, 1995/1415.

Ibn Qudāmah, ‘Abd Allāh ibn Aḥmad. *al-Mughnī*. Beirut: Dār al-Kutub al-Islāmīyya, Chāp-i Awwal, s.d.

Ibn Bābawayh, Muḥammad ibn ‘Alī. *Man Lā Yaḥḍuruh al-Faqīh*. Qum: Mū’assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal. 1993/1413.

Ibn Ḥanbal, Aḥmad. *al-Musnad*. Beirut: Dār Ṣādir, Chāp-i Awwal, s.d.

Ibn Mājah, Muḥammad ibn Yazīd. *al-Sunan*. researched by Muḥammad Fu’ād ‘Abd al-Bāqī. Beirut: Dār al-Fikr. s.d.

Ibn Nadīm, Muḥammad ibn Ishāq. *al-Fihrist*. Translated by Rizā Tajaddud, s.l. Kitābkhānah-yi Ibn Sīnā. Chāp-i Awwal, 1965/1343.

Ibn Rushd, Muḥammad. *Bidāyah al-Muḥtāhid wa Nihāyat al-Muḥtāsid*. Beirut: Dār al-‘Ilm, Chāp-i Awwal, 1890/1308.

Ibn Shirbīnī, Muḥammad. *Mughnī al-Muḥtāj*. Beirut: Dār Iḥyā’ al-‘Arabīya, Chāp-i Awwal, 1958/1377.

Khū’ī, Abū al-Qāsim. *Mausū’at al-Imām al-Khū’ī*. s.l.: Mū’assisa Iḥyā’ Āṣār al-Imām al-Khū’ī. Chāp-i Sivum, 2003/1424.

Khū’ī, Abū al-Qāsim. *Miṣbāḥ al-Uṣūl*. Muqarr Sayyid Muḥammad Surūr Bihsūdī. Najaf: s.n. Chāp-i Awwal, 2008/1386.

Khū’ī, Abū al-Qāsim. *Muḥāḍarāt fī al-Mawārīth*. Muqarr Muḥammad ‘Alī Kharsān. s.l. Mū’assisa al-Sibtayn al-‘Ālamīya. Chāp-i Awwal, 2003/1424.

Khū’ī, Abū al-Qāsim. *Mu’jam al-Rijāl al-Ḥadīth wa Tafṣīl Ṭabaqāt al-Ruwāt*.

- Beirut: Madīnah al-‘Ilm. Chāp-i Sivum, 1983/1403.
- Kulīnī, Muḥammad ibn Ya‘qūb. *al-Kāfī*. ed. ‘Alī Akbar Ghafārī. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya. Chāp-i Awwal, 1960/1379.
- Mālik ibn Anas. *al-Muwaṭṭa’*. researched by Fu‘ād ‘Abd al-Bāqī. Beirut: Dār Iḥyā‘ al-Tūrāth al-‘Arabī. Chāp-i Awwal, 1986/1406.
- Mufīd, Muḥammad ibn Muḥammad. *Jawābāt Ahl al-Mawṣil fī al-‘Adad wa al-Ru‘yah*. researched by Shaykh Mahdī Najaf. s.l. al-Mu‘tamar al-‘Ālamīya li-Shaykh al-Mufīd. 1993/1413.
- Muḥaqqiq Sabziwārī, Muḥammad Bāqir ibn Muḥammad Mu‘min. *Kifāyah al-Fiqh*. researched by Murtaḍā Wā‘izī. Qum: Mū‘assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 2002/1423.
- Nā‘īnī, Muḥammad Ḥusayn. *Fawā‘id al-Uṣūl*. Muqarr Muḥammad ‘Alī Kāzīmī. Qum: Mū‘assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1984/1404.
- Najāshī, Aḥmad ibn ‘Alī. *Rijāl Najāshī*. Qum: Dāvarī. Chāp-i Avval, s.d.
- Narāqī, Aḥmad. *Mustanad al-Shī‘a fī al-Aḥkām al-Sharī‘a*. Qum: Āl al-Bayt. Chāp-i Awwal, 1995/1415.
- Nūrī, Ḥusayn. *Mustadrak al-Wasā‘il*. Tehran: Ismā‘īlīyān. s.d.
- Qahpā ī, ‘Ināyat Allah. *Majma‘ al-Rijāl*. Qum: Mū‘assisa al-Nashr al-Islāmī. 1999/1420.
- Qurān-i Karīm*
- Rūhānī, Sayyid Ṣādiq. *Fiqh al-Ṣādiq*. Qum: Āyīn Dānish. Chāp-i Avval, 2014/1435.
- Ṣāhib Jawāhir. Muḥammad Ḥasan ibn Bāqir. *Jawāhir al-Kalām fī Sharḥ Sharāy‘ al-Islām*. researched by Muḥammad Qūchānī. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya. Chāp-i Sivum, 1990/1368.
- Shāfī ī, Muḥammad ibn Idrīs. *al-Umm*. Beirut: Dar al-Fikr. Chāp-i Duwwum, 1980/1400.
- Shahīd Awwal, Muḥammad ibn Makkī. *al-Durūs al-Sharīyah*. Qum: Mū‘assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1994/1414.

- Shahīd Thānī, Zayn al-Dīn ibn 'Alī. *Masālik al-Afhām fī Sharḥ Sharāy' al-Islām*. s.l. Mū'assisa al-Ma'ārif al-Islāmīyya. Chāp-i Awwal, 1996/1416.
- Shams al-A'immah Sarakhsī, Muḥammad ibn Aḥmad. *al-Mabsūṭ*. researched by Jam' min al-Fuḍalā'. Beirut: Dār al-Ma'rifa. 1986/1406.
- Shushtarī, Muḥammad Taqī. *Qāmūs al-Rijāl*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1999/1420.
- Subḥānī, Ja'far. *al-Wasīṭ fī Uṣūl al-Fiqh*. Qum: Mū'assisah-yi Imām Ṣādiq. Chāp-i Avval, 1961/1380.
- Subḥānī, Ja'far. *Furūgh-i Abadīyat*. Qum: Intishārāt-i Daftar-i Tablīghāt-i Islāmī. 1988/1366.
- Subḥānī, Ja'far. *Kulīyāt fī 'Ilm al-Rijāl*. Qum: Markaz-i Mudīrīyat-i Ḥawzah-yi 'Ilmīyah. Chāp-i Duvvum, 1976/1396.
- Subḥānī, Ja'far. *Niẓām al-Irth fī al-Sharī'a al-Islāmīyya al-Gharrā'*. Muqarr Sayyid Riḍā Payghambar pūr. Mū'assisah-yi Imām Ṣādiq. Chāp-i Avval, 1995/1415.
- Ṭabāṭabāyī, 'Alī ibn Muḥammad. *Rīyāḍ Masā'il fī Bayān al-Aḥkām bi al-Dalā'il*. Qum: Āl al-Bayt. Chāp-i Awwal, 1989/1409.
- Tajlīl, Abū Ṭālib. *Jāmi' al-Thiqāt*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Duwwum, 1985/1363.
- Tirmadhī, Muḥammad ibn 'Isā. *al-Sunan*. Beirut: Dar al-Fikr. Chāp-i Duwwum, 1983/1403.
- Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *al-Istibṣār fī mā Ikhtalafa min al-Aḥbār*. ed. Sayyid Ḥasan Kharsān. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya. 1970/1390.
- Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Tahdhīb al-Aḥkām*. ed. 'Alī Akbar Ghafārī. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya. Chāp-i Awwal, 1970/1390.